

بخش جغرافیایی گیهان شناخت

Iraj Afshar

پیشکش به محمد حسن گنجی
به یاد پنجاه و چند سال ارادت

انتشار نسخه عکسی گیهان شناخت (نسخه ممتاز و اصیل قدیم مورخ ۵۸۶) به همت آقای دکتر سید محمود مرعشی حجة الاسلام دانشمند نسخه شناس، امکان آن را برایم پیش آورد که مطالب جغرافیایی آن را استخراج کنم و این کار را برای آن کردم که کمکی به تصحیح متون جغرافیایی بشود. میان حدود العالم (تألیف ۳۷۲) تا این کتاب که میان ۴۹۸ تا ۵۰۰ تألیف شده یکصد و سی سال فاصله است و چون تألیف مستقیم به فارسی است نه ترجمه از عربی (مانند ترجمه های مسالک و ممالک) بنابراین مندرجاتش از نظر تاریخ جغرافیاها اهمیت دارد. تألیف «جهان نامه» از محمد بن نجیب بکران هم پس از این بوده است زیرا در سال ۶۰۵ هـ مصر حاکم به تألیف درآمده.

نام مؤلف گیهان شناخت عین الزمان حسن بن علی بن محمد بن ابراهیم بن احمد ابوعلی قطاه مروزی (۴۶۵-۵۴۸) است و آقای دکتر مرعشی در مقدمه تفصیل احوال و تألیفات او را آورده است. مقدم بر همه مرحوم محمد قزوینی مقالتهی دارد که درین طبع نقل شده است.

فصل دوم: اندر بیان عالم سفلی و نهاد زمین

... و بداند که حکما جمله عمارت را [۱۸۵] مقسوم کرده اند به هفت اقلیم که آن را

هفت کشور خوانند و این قسمت چنان کرده‌اند که خطوط وهمی کشیده‌اند موازی خط استوا تا این عمارات را در میان این خطوط محصور کرده‌اند تا پیدا شود که هر شهر در کدام اقلیم است و از خط استوا چه مقدار عرض دارد.

و اما بر خط استوا هیچ عمارت نیست از بهر آنکه همه دریا گرفته است و اول اقالیم را عرض دوازده درجه و چهل دقیقه است از خط استوا. و آخر اقالیم را پنجاه درجه و بیست و پنج دقیقه عرض است.

پس جمله عمارات در جانب شمال است و ابتدای وی از قرب خط استوا تا قرب صدوسی از دایره نصف النهار قبه الارض و طول وی مقدار نصفی از دایره و بیرون از عمارت نیست الا چیزی اندک.

و باقی کره نامعمورست و نا...^۱

و صورت جمله زمین و اقالیم برین مثال است که نهاده آمد بر آن صفحه، و بالله التوفیق.

[۱۸۶]

(صفحه ۱۸۷ نقشه است).

مقدار زمین

بدان که زمین را به روزگار مأمون امیرالمؤمنین کرم الله وجهه مساحت کردند به نگاه داشتن ارتفاع قطب معدل النهار. حصه هر درجه‌ای از فلک پنجاه و شش میل و چهار دانگ یافتند. چنانکه هر سه میل فرسنگی بود و هر میلی چهار هزار ارش بود و هر ارشی بیست و چهار انگشت بود و هر انگشتی شش جو بود پهلوها به هم باز نهاده. پس چون حصه یک درجه را از فلک در سیصد و شست درجه ضرب کردند حاصل آمد مقدار دور زمین بیست هزار و چهارصد میل، و این جمله شش هزار و هشتصد فرسنگ بود. و تکسیر سطح ظاهر کره زمین چهارده بار هزار دوباره و هفصد و دوازده هزار و هفصد و بیست و هفت فرسنگ و ربعی بود.

ازین جمله آنچه معمورست و مردمان بر وی معیشت توانند کرد قرب سه هزار بار هزار هزار فرسنگ باشد.

و بدان که بزرگترین دریا دریای پارس است که او را دریای هند نیز گویند و او پیوسته است [۱۸۸] به دریای محیط به جانب مشرق، و درازای این دریا از زمین مشرق تا آنجا که به زمین بربر

و سودان مغرب رسد دو هزار و ششصد و شست فرسنگ است و پهنای او نهصد فرسنگ سیصد و سی فرسنگ از وی بر جانب شمال است از خط استوا و باقی در جنوب است و او را چهار خلیج است. اول را خلیج بربر خوانند و درازی وی صد و شست فرسنگ است و پهنای وی سی و پنج فرسنگ.

دوم را خلیج الاحمر خوانند. درازی وی چهارصد و شست فرسنگ است و پهنای وی دویست فرسنگ است آنجا که اصل اوست و آنجا که زبان اوست که قلزم است و او را لسان البحر خوانند شست فرسنگ است.

خلیج سدیگر را بحر فارس خوانند چهارصد و شست فرسنگ است درازای وی و صد و هشتاد فرسنگ پهنای وی و میان این دریا و میان خلیج احمر پانصد فرسنگ است و آنجا زمین عرب است و فرات که از کوههای روم برود میان شام و جزیره بگذرد و نهر خالور از بلاد جزیره بیاید از رأس العین و به قرقیسا^۲ [۱۸۹] به فرات درآید و به بطایح بصره آید و با دجله بغداد به این دریا رسد. و درین دریا جزیره‌های^۳ عظیم است.

و رود مهران از شقنان^۴ بیاید و رود منصوره اندرین دریا شود به زمین سند بر جانب شرقی دریا.

و چهارم خلیج خلیج الاخضر خوانند و آن دریای هند است و در وی جزایر عظیم است بسیار و یاقوت از آن جزایر آرند و درازای آن دریا پانصد فرسنگ است سوی شمال، و رود گنگ از شمال بیاید از کوههای هندوستان و به این دریا آید. دیگر دریای روم است کی با بحر محیط پیوسته است و درازای وی از آنجاست کی اندلس است تا آنجا که در بند شاه است بر سمت شرق هزار و ششصد فرسنگ.

و میان دریای شام و دریای قلزم به راه هرما سه منزل است و پهنای این دریا آنجا که از محیط به وی پیوندد کی آن را رقاق خوانند کم از سه فرسنگ است. و آن بحر محیط را که در جانب مغرب است اوقیانوس خوانند و جزایر خالادات اندران دریا بوده است.

و چون دریای روم از رقاق بیرون تر آید [۱۹۰] دویست فرسنگ پهنای وی شود و چون به شام آید دویست و شست فرسنگ پهنای او شود. و آن رودها که به این دریا آید جیحان است و سیحان و بردان که از روم بیایند از جانب شمال و به دریای شام درآیند. و ازین دریا دو خلیج سوی شمال بیرون آید: یکی را خلیج قسطنطنیه گویند و این خلیج به

شرق نزدیکتر است. درازای این خلیج صد و شست فرسنگ است، و خلیج دیگر را درازا هفتاد فرسنگ است و اندرین دریا جزیره‌های^۵ عظیم است آبادان چون قبرس و شامس^۶ و اقریطس^۷ و صقلیه^۸ و مالطه و قوصره و دیگر جزیره‌های^۹ بزرگ معروف.

و نیل مصر بدین دریا آید از جانب جنوب و منبع نیل از جبال قمرست از زمین جنوب و جمله روم تا آن جایگاه اقصی زمین صقالبه است. دو ماهه راه است و دریای دیگر هست که آن را بحر ورنگ خوانند در جانب شمال پیوسته است به بحر محیط از پس زمین صقالبه و تا به نزدیک زمین بلغار بیاید.

و آن دریاها [ی] بزرگ کی به دریای محیط پیوسته نیست یکی بحر خزرست که درازای [۱۹۱] این دریا از مشرق به مغرب دویست و شست فرسنگ است و پهنای او دویست فرسنگ، و باشد که به یک هفته بگذرد.

و از رودهایی که بدین دریا آید از جانب شمال نهر رس است که از ارمن آید و نهر گرو و نهر روس و نهر اتل که او از جیحون بزرگترست، و سپیدرود، و نیز از جنوب آبهای کوهیانه و دیلم و طبرستان به وی آید و این همه آبهای خوش است ولیکن تربت زمین دریا ناخوش است. و ابرهای خراسان و عراق از این دریا برخیزد.

و دیگر بحیره خوارزم نیز متصل نیست به هیچ دریا و دور و می صد فرسنگ است و میان او و میان آب سکون^{۱۰} بیست منزل است و از رودها که به وی آید جیحون است کی از جنوب به وی آید، و منبع جیحون از زمین تبت است که با صبا از شرق بیاید به زمین وخ و آنجا او را اوخاب گویند.

و رودی دیگر از زمین خرخیز بیاید و به ژاشت^{۱۱} و قامر^{۱۲} بگذرد و به میله جیحون پیوندد. آن را اوخشاب^{۱۳} گویند و رودهای دیگر از زمین طخارستان بیاید و به جیحون پیوندد و از کوههای بتم و از کوه سیام آبها بیاید [۱۹۲] و به وی پیوندد آنگاه او را جیحون گویند.

و دیگر رود فرغانه است که اصل این رود از شرق خیزد از حدود اوزکند و آبهای دیگر به او پیوندد، و این رود چون مدّ کند ثلث جیحون.

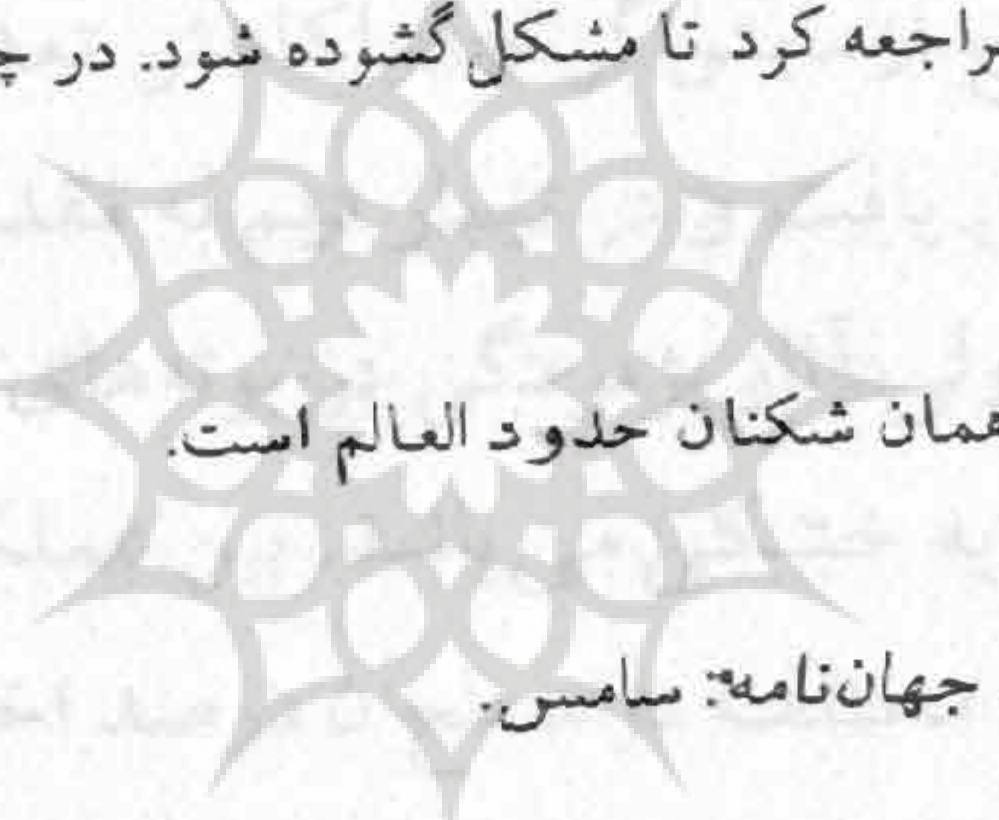
پس بدان که جمله زمین با دریاها و کوهها که بر وی است و اگر چه سطح ظاهر وی املس و مستوی نیست ولیکن جمله در حکم یک کره است، آب و خاک هر دو به هم. و گفتیم که جمله دور زمین شش هزار و هشتصد فرسنگ^{۱۴} است. پس قطر زمین دو هزار و صد و شست و چهار فرسنگ بود.

و میان زمین و آسمان کی جایگاه هوا و آتش است سی و پنج هزار و دوست و سیزده فرسنگ است، و چون این مبلغ با نصف قطر زمین جمله کرده شود نصف قطر فلک قمر بود اعنی از مرکز زمین تا سطح داخل فلک قمر و این جمله سی و شش هزار [و] دوست و نود و پنج فرسنگ است.

و چون قطر زمین را یک مقدار فرض کنیم این بعد سی و سه بار و نیم چند وی بود.

پی نوشت ها

- ۱ - یک کلمه ناخوانا. باید به اصل خطی مراجعه کرد تا مشکل گشوده شود. در چاپ روشن نیست.
- ۲ - نام آن در معجم البلدان قرقیسیاست.
- ۳ - اصل: جزیرها.
- ۴ - اصل: حرف اول و دوم بی نقطه است. همان شکنان حدود العالم است.
- ۵ - اصل: جزیرها.
- ۶ - حدود العالم: بالس (این درست است). جهان نامه: سامس.
- ۷ - اصل: افریطس.
- ۸ - اصل: صقلبه.
- ۹ - اصل: جزیرها.
- ۱۰ - کذا غیر متصل.
- ۱۱ - در حدود العالم به همین هیأت است.
- ۱۲ - (= پامیر کنونی).
- ۱۳ - اصل: حرف سوم بی نقطه است.
- ۱۴ - اصل: فرشنگ.



پرتال جامع علوم انسانی